

هایدی

صداقت و معصومیت

شهلا انتظاریان

هایدی فراهم شود. وقتی دکتر کلاسن که از مرگ دخترش اندوهگین است، برای ملاقات هایدی به کوهستان می‌رود، هوای آلبه گفت‌وگو با هایدی و دوستی با دایی آلم، موجب بهبود شرایط روحی‌اش می‌شود.

در طول زمستان، هایدی خواندن را به پیتر کند ذهن، می‌آموزد و موجب تعجب همگان می‌شود. در بهار، کلاراسمن، طبق وعده قبلی خود، به دیدار او می‌آید. پیتر که به دوستی هایدی و کلارا حسادت می‌ورزد، صندلی چرخدار کلارا را از کوه پرت می‌کند. هایدی کلارا را به چراگاه بزها می‌برد و کلارا را متقاعد می‌کند تا برای راه رفتن، تلاش کند. کلارا که تحت تأثیر هوای کوهستان و غذای ساده، تقویت شده است، موفق به راه رفتن می‌شود. هرسمن به طور غیرمنتظره وارد می‌شود و اذعان می‌دارد که خوشبختی بدو بازگشته است. مادر بزرگ سسمن، خواهان دادن جایزه‌هایی به همه است. هایدی، بنا بر خصلت خود، برای مادر بزرگ پیتر، تقاضای تخت می‌کند. در زمستان بعد، دکتر کلاسن که بازنشسته شده است، به دهکده می‌رود تا در همسایگی هایدی و پدر بزرگش زندگی کند. او به پدر بزرگ هایدی اطمینان می‌دهد که احتیاجات مالی آینده هایدی را تأمین کند.

شخصیت‌ها: هایدی، شخصیت اول داستان، نمونه یک کودک یتیم و رمانتیک است. سایر شخصیت‌ها سبب بروز ویژگی‌های ذاتی او می‌شوند که در آموزش هایدی سهیمند و یا چگونگی بهره‌گیری از این ویژگی‌ها را به نمایش می‌گذارند. هایدی نحیف و شیرین زبان (که نام واقعی‌اش آدل هاید است)، دختر پنج ساله سوئسی است با چشمان سیاه و موهای کوتاه مشکی مجعد. هایدی به عنوان کودکی رمانتیک، به شدت عاشق طبیعت و سرشت نیک است. هنگامی که برای اولین بار به کلبه محقر پدر بزرگش می‌رود، شخصیت خود را نمایان می‌سازد. او با کندن و دور انداختن لباس‌های زنانه و چکمه‌هایش، به طور نمادین، خود را از تنگناهای مصنوعی خلاص می‌سازد تا هم‌چون بزها و آزاد باشد. از آن پس، دلبستگی به آن خانه در قلعه کوه به حدی برایش حیاتی می‌شود که وقتی خانه تکی او را به فرانکفورت می‌برد، بیمار می‌شود. او که به شدت مشتاق شنیدن صدای باد در میان کاج‌هاست - باد نمادی از روح ایزدی است - در عالم رویا خود را در آن خانه کوهستانی می‌بیند و در خواب راه می‌رود. در خواب، به طور مشخص همان صحنه‌ای را می‌بیند که برای اولین بار به کوهستان رفته بود؛ وقتی که لباس‌های زیبای خود را دور می‌ریزد و به سوی پدر بزرگش برمی‌گردد، او به این شکل، فروتنی و سادگی روستایی خود را به نمایش می‌گذارد.

از همان ابتدای داستان، هایدی مهم‌ترین ویژگی کودک رمانتیک را نشان می‌دهد: توانایی‌ای که انسان‌ها را بهتر و خوشحال‌تر بکند. صداقت و معصومیت او، رأفت پدر بزرگش را برمی‌انگیزد و شیرین‌زبانی‌های مداوم او، زندگی رنج‌بار مادر بزرگ پیتر را جلا می‌بخشد. هایدی طبیعتاً مهربان و خیر و همواره به فکر دیگران است. بنابراین، پدر بزرگش را به تعمیر کلبه بادگیر مادر بزرگ پیتر وامی‌دارد. آموزش هایدی در فرانکفورت، باعث یادگیری چیزی ورای طبیعت معصوم او می‌شود. تا قبل از روبه رو شدن با مادر بزرگ سسمن، تحت تأثیر پیتر، خواندن را کار دشواری می‌پندارد. هنگامی که مادر بزرگ سسمن، هایدی را به خودباوری می‌رساند، او به سرعت خواندن را یاد می‌گیرد. هم‌چنین، مادر بزرگ سسمن به او می‌فهماند که به آن‌چه خدا مقدر می‌کند و خیر و صلاح است، ایمان



هایدی، داستانی آموزشی تربیتی است. هنگامی که خاله تتی درمی‌یابد که بیش از این توان نگهداری هایدی پنج ساله را ندارد، کودک را نزد پدر بزرگش که مردی گوشه‌گیر و عصبانی است، می‌برد. هایدی، پدر بزرگ را که همه او را دایی آلم می‌نامند، دوست دارد و او نیز با هایدی مهربان است. هایدی با پیتر بز چران و مادر بزرگ نایبای او دوست می‌شود. پس از چند سالی، خاله تتی بازمی‌گردد تا هایدی را به فرانکفورت ببرد تا همنشین و مصاحب کلاراسمن معلول گردد. هایدی و کلارا، با همدیگر انس می‌گیرند، ولی هایدی در شهر خوشحال نیست. سرپریشخدمت سباستین، با او مهربان است، ولی فرلین روتن ماير، کدبانوی خانه، به هایدی علاقه‌ای نشان نمی‌دهد؛ به خصوص پس از این‌که هایدی گربه‌ها را به خانه می‌آورد.

فرلین روتن ماير، از پدر کلارا می‌خواهد تا هایدی را به خانه‌اش بازگرداند، اما هرسمن که از درد غربت او بی‌اطلاع است، امتناع می‌ورزد. روحیه هایدی، با دیدن مادر بزرگ سسمن، بهتر می‌شود. او به هایدی که نتوانسته است از معلم سرخانه، الفبا یاد بگیرد، خواندن می‌آموزد. هم‌چنین، به او یاد می‌دهد که اهمیت دعا را دریابد. پس از رفتن مادر بزرگ، هایدی بیمار می‌شود. وقتی که هرسمن درمی‌یابد که هایدی، همان روحی است که موجب ترس اهل خانه شده است و به علت درد غربت، خواب‌گردی می‌کند، هایدی نجات می‌یابد و بنا بر توصیه دکتر کلاسن، به خانه‌اش روانه می‌شود.

پس از بازگشت به خانه و بازیافتن تندرستی، هایدی به دیگران کمک می‌کند. او برای مادر بزرگ پیتر، نان گرم و تازه می‌خرد و با خواندن سرودهای مذهبی، به او آرامش می‌بخشد. اعتقاد هایدی به دین، موجب می‌شود تا برای اولین بار، پدر بزرگش به کلیسا برود و خداوند را عبادت و از او طلب آموزش کند. هم‌چنین، موافقت می‌کند که زمستان را در دهکده بگذراند تا امکان تحصیل

داشته باشد. سپس هایدی، علت تأخیر در استجابت دعاها را در مورد بازگشت به خانه، درمی‌یابد. ماندن در فرانکفورت مصلحت بوده؛ زیرا هم امکان کسب دانش و هم کسب درآمد وجود داشته است. دو موردی که به سود همگان هم هست.

بدین سان، هایدی آموخته‌هایش را فردی نمی‌انگارد. او برای مادر بزرگ پیتز کتاب می‌خواند و به پیتز خواندن می‌آموزد. هنگامی که با پدر بزرگش درباره ایمان به خدا صحبت می‌کند و برای او داستان پسر سخاوتمند را می‌خواند، ناخواسته پدر بزرگ را متحول می‌کند. در تمام طول داستان، هایدی شخصیت سالم و بی‌غل و غش خود را حفظ می‌کند. وقتی که پول خود را صرف خرید نان گرم و تازه برای مادر بزرگ پیتز می‌کند و یا به جای درخواست پاداشی برای خودش، تاختنخواهی راحت و آسوده برای مادر بزرگ پیتز می‌خواهد. تأثیرگذاری او در صداقت ذاتی، لذت بردن از زیبایی طبیعت، خوش‌بینی، سخاوت، اراده استوار و ایمان مذهبی، تقریباً روی تمام کسانی که با آنها برخورد می‌کند، آشکار است و او را نمونه‌ای کامل و محبوب از کودکی رمانتیک می‌سازد.

پدر بزرگ هایدی که او را دایمی آلم می‌نامد، چون به تنهایی در آلم زندگی می‌کند، تأثیر روحانی از کودک رمانتیک را به تصویر می‌کشد. او ابتدا به شدت در تضاد با جامعه و خداست. بنابر گفته خاله دتی، او در جوانی خانه‌اش را ترک می‌کند و ارثیه‌اش را به باد می‌دهد. پس از بازگشت به دهکده روستاییان، در منزل شان را به روی او می‌بندند؛ چرا که شایع شده که پدر بزرگ، مردی را کشته است. او با رفتن به قلعه کوه، به نوبه خود، با روستاییان ترک مراد می‌کند. این پیرمرد هشتاد ساله، گرچه با ابروهای پرپشت خاکستری و ریش انبوهش و با ظاهری خشمناک و رفتاری خشن، موجب وحشت روستاییان می‌شود، با هایدی مهربان و ملایم است. فقط وقتی لجوجانه با رفتن به روستا مخالفت می‌کند، او را مردی ورای یک پدر بزرگ مهربان و ایده‌آل می‌بینیم. رفتار او با هایدی، بیانگر آن است که شایعه‌پرانی اهالی دهکده، در نسبت دادن گناه به او اغراق آمیز است. دایمی آلم، به راستی از خدا رویگردان نیست. ایمان هایدی، خواندن داستان پسر سخاوتمند و چهره آرام او هنگام خواب، پدر بزرگ را منقلب و دگرگون می‌کند. او از خداوند طلب بخشایش می‌کند، به کلیسا می‌رود و مصاحبت با اهالی دهکده را از سر می‌گیرد. بدین سان، این مضمون را به تصویر می‌کشد که با اتکال به خداوند، همه کارها درست می‌شود.

هایدی دو دوست جوان دارد که نقش‌های مهمی در داستان دارند: کلاراسسمن، دختر معلول دوازده ساله و ضعیفی که هایدی در فرانکفورت مصاحب اوست، کلارا چهره‌های رنگ پریده و آرام و چشمانی آبی دارد و بسیار صبور است. او از هایدی بزرگ‌تر و با او مهربان است. نقش اصلی کلارا به تثبیت رساندن سودمندی زندگی ساده روستایی و مثبت‌اندیشی است. هنگام دیدار او از هایدی، در بهار، فصل نوزایی، انتخابی شایسته است. کلارا با خوردن غذایی ساده و استنشاق هوای پاک کوهستان، جسماً قوی‌تر می‌شود. از آن جا که او مشتاق دیدن گل‌های زیباست، به تشویق هایدی پاسخ می‌گوید و راه می‌رود؛ البته، نه به طور کامل. پیتز بزچران که در تقابل با هایدی است، تا حدودی ساده لوح و کند ذهن است. چندین بار او را به مدرسه می‌فرستند، ولی هر بار سرسختانه مقاومت می‌کند و معتقد است که نمی‌تواند خواندن بیاموزد و سرانجام، با پافشاری و همدلی هایدی، خواندن را یاد می‌گیرد. پیتز می‌ترسد که با فرار از مدرسه، دایمی آلم او را تنبیه کند و نگران است که شاید هرسسمن یک پلیس است و برای دستگیری او می‌آید و وقتی حقیقت را می‌فهمد، به صورت خنده‌داری خیالش راحت می‌شود. وقتی مادر بزرگ سسمن تصمیم می‌گیرد درازای کمک به او و کلارا پاداشی بدهد، پیتز با نگاه ابلهانه مادی‌اش، در ازای کمک به کلارا، تقاضای یک پنی در هفته می‌کند که بلندنظری هایدی را وضوح بیشتری می‌دهد. پیتز هم به طور جدی در مراسم مذهبی شرکت می‌کند و حسادت او در خراب کردن صندلی چرخدار کلارا، این امکان را به مادر بزرگ سسمن می‌دهد تا به آن‌ها بفهماند که عصبانیت، به اعمال احمقانه منجر می‌شود و از عذاب وجدان‌گریزی

نیست و این که خداوند بخشنده است. هم‌چنین چون خرابکاری پیتز به راه افتادن کلارا می‌انجامد، قدرت خداوند را در تبدیل زشت به زیبا نشان می‌دهد.

شخصیت مادر بزرگ پیتز، گواه بر سرشت پاک هایدی و عشقی است که به همه انسان‌های اطرافش دارد؛ نایبایی بسیار فقیر که نه جای گرمی دارد و نه غذای کافی. او با هدایای هایدی، از غذا، لباس و تخت‌خواب بهره‌مند می‌شود. برای مادر بزرگ پیتز، حضور هایدی موهبت بزرگی است؛ زیرا شیرین‌زبانی او، هم‌چون دارویی تقویتی، حیات‌بخش و نیرودهنده است. نقش دوم مادر بزرگ پیتز، تأیید این مطلب است که دایمی آلم، به آن بدی نیست که اهالی دهکده می‌گویند. مهربانی او هنگام تعمیر کلبه کوچک مادر بزرگ هم این مسئله را ثابت می‌کند و در حالی که سایرین با بی‌توجهی، دایمی آلم را به شدت متهم می‌کنند، مادر بزرگ پیتز، به دفاع از او برمی‌خیزد. خاله دتی، زن بیست و شش ساله مقاومی است (خواهر مادر هایدی) که علائقش را بر هایدی برتر می‌داند. بنابراین، وقتی مسئولیت سنگین نگهداری از هایدی بر عهده‌اش می‌افتد، او را نزد پدر بزرگ می‌برد و سپس بنا به مصالح خودش، هایدی را از کوهستان به فرانکفورت منتقل می‌کند. لباس مد روز او، بیانگر تصنع و عدم تناسب او با کوهستان، از نظر اجتماعی است. همان‌گونه که رفتار خودخواهانه‌اش با هایدی نیز غیراخلاقی است.

هرسسمن پدر کلارا، مردی مهربان و دوست‌داشتنی است که به سبب شغلش، دور از خانه و حضورش در خانه گاه و بیگاه است. او هر چند در تربیت یک‌سان هایدی و کلارا کوتاهی نمی‌کند و با غیبتش از خانه، کلارا را به

همان اندازه یتیم می‌کند که هایدی است. سسمن عمیقاً غمگین است؛ زیرا ثروتش کمکی به کلارا نمی‌کند. دوستی میان کلارا و هایدی که به بهبودی کلارا می‌انجامد، خوشبختی را به سسمن بازمی‌گرداند و از آن زمان است که وقت بیشتری به کلارا اختصاص می‌دهد. مادر بزرگ سسمن، مادر هرسسمن، نمونه کامل زنی خردمند است. او برخلاف فرلین روتن مایر (کدبانو) و معلم سرخانه، علاقه زیادی به کودکان دارد. بنابراین، به هایدی اعتماد به نفس کامل می‌دهد تا خواندن بیاموزد. او وقتی به هایدی نیاز به دعا کردن را می‌آموزد و پیتز را می‌بخشد، مضمون اساسی مذهب را به روشنی بیان می‌دارد.

دکتر کلاسن از طریق تماس با طبیعت، بهبود روحی می‌یابد که اثر آن در بهبود جسمی کلارا نمایان می‌شود. دکتر کلاسن که از مرگ دخترش افسرده است، تحت تأثیر عظمت معنوی کوهستان و مصاحبت صمیمانه با دایمی آلم و عشق به هایدی، شفا می‌یابد. وقتی به هایدی پیشنهاد تأمین آینده‌اش را می‌دهد، نمادی است از پذیرفتن او به عنوان دختر جدیدش. فرلین روتن مایر، کدبانوی سخت‌گیر خانه هرسسمن که جامعه ساده و روستایی مورد علاقه هایدی را دور می‌اندازد و برخلاف مادر بزرگ سسمن، اصرار دارد که هایدی را با نام رسمی‌اش خطاب کند، دغدغه‌های مد روز را به نمایش می‌گذارد. فرلین روتن مایر، زنی بدخوی، نامهربان و فاقد درک لازم است. وقتی هم‌چون سایر زورگویان، جیونی‌اش به اثبات می‌رسد، مضحک و قابل تحقیر است. وحشت او از گربه‌ها، نامعقول است و این مسئله تضاد او را با طبیعت نشان می‌دهد. سیاستین، پیشخدمت سسمن‌ها، با هایدی مهربان است که شاید به علت تنفر او از کدبانوی خانه باشد. سیاستین، نقطه مقابل هرسسمن است؛ از این نظر که از روح می‌ترسد و کوهستان را دوست ندارد. توتور، معلم سرخانه (که در متن آلمانی کتاب، او را هرکاندیدات می‌خوانند که واژه‌ای عام برای کاندیداهای مدارک پیشرفته است) در تضاد با مادر بزرگ سسمن قرار دارد. او پرطمطراق صحبت می‌کند و در آموزش هایدی شکست می‌خورد؛ زیرا فاقد همدلی است و نمی‌تواند خودباوری را در او برانگیزد. با این حال، او مردی هوشیار و محتاط است و وقتی فرلین روتن ادعا می‌کند که هایدی بی‌استعداد است، حرف او را تأیید نمی‌کند.

یک اثر، دو دیدگاه